



فرونگر به معنای آنکه به پایین نگاه کند مقابل زبرنگر و فرانگر است و به معنی دون همت نیز به کار می‌رود. فرونگر در دو بعد: ۱- عرفانی - شناخت شناسی و ۲- اجتماعی - فکری به کار می‌رود. نوع نگاه و فرهنگ نگاه به دو بخش فرونگر و فرانگر تقسیم می‌شود. اگرچه نگاه می‌تواند به یک منظر متفاوت باشد، اما نگاه در یک چارچوب معقول یا نگاه به پایین است و یا نگاه به بالا و در علم جامعه شناسی همیشه طبقه فقیر و فرودست جامعه و طبقه بالا و فرادست جامعه مد نظر و عمل بوده و هست. لذا فرونگر به کسی می‌گویند که نگاهی متواضع و فروتنانه به جهان اجتماع و طبیعت دارد و یا نگاهی پایین و جنوبی به جامعه دارد و فرانگر با می‌تواند به کسی اطلاق شود که به بالا نگاه دارد که این بالا می‌تواند یک بعد عرفانی و شناخت شناسی داشته باشد و یا بعدی اجتماعی که این بعد براساس تفکر، زبان و سلیقه رفتاری و علایق فکری فرد تعیین می‌شود. شعر رابطه دیرینه‌ای با کلمات دارد و کلمات دوست شیرینه جامعه و طبیعت اند. شاعر ناتورالیست و جامع نگر همیشه به دنبال کشف و شکار کلمات است که در حیات و تجارب زیستی آن نقش قابل توجهی داشته‌اند. شعر، حنجره زلال رویدادهای انسانی است که از درون فهم بشریت به بیرون نقب می‌زند تا تعاریفی جامع و جامع‌الاطراف را از زندگی ارائه نماید. شعر نوعی زندگی است که زندگانی جامعه در آن جریان دارد. بنابراین هرچا که نبض زندگی در تپش باشد هستی ادامه دارد و در این گذر و گذار بیکرانه و عالمانه شعر به عنوان عالی‌ترین محصول وجدان بشری سهم رشک برانگیزی در تعریف هستی برعهده گرفته است. بدین حال، شاعر و یا نویسنده از دو حالت زیبا - نکو و زشت در جهت سربایش شعرش کمک می‌گیرد و به قول سعدی شیخ ادب:

«بفرستند و هرکس درود آن چه گفت / نماند بجز نام نیکو و زشت»

جامعه بعد از مرگ شاعر و نویسنده به نوشته و یا کلام آن نوج می‌کند و به دنبال آن است تا که نام نیک و یا نامی زشت را در این کلام استخراج نماید. آنالیز متن شاعر و یا نویسنده بعد از خودش به عهده جامعه و مردم است و در واقع این مردمند که انگشت اشاره خود را بر متن می‌گذراند و دست به اختیار، انتخاب و تصمیم می‌زند. شعر، انسان و طبیعت یک مثلث متساوی‌الاضلاع است که بدون یک ضلع این مثلث شکل هندسی به خود نمی‌گیرد. شعر برای انسان زندگی می‌کند و انسان برای طبیعت طبیعت برای شعر در جنب و جوش است و رابطه شاعر و شعر یک رابطه چند سویه و چند گویه است. هر شاعری ادبیاتی دارد و این ادبیات را از بافتار و ساختار طبقات جامعه دریافت می‌کند. این ادبیات از کلمات تشکیل می‌شود و زبان زمانی به زبانیت خوش دست می‌یابد که شاعر فرونگری و یا فرانگری خود را در شعرش تشخیص و تعیین نماید. اگر به قول اخوان ثالث: «شعر محصول می‌تایی آدمی است در لحظاتی که شعور نبوت بر او پرتو انداخته.» باز این بی‌تابی نیاز به نگرش دارد. اصولاً هیچ شعری بدون فرونگری و فرانگری آفریده نمی‌شود. رویکردها براساس عملکردها در حرکتند و طبقات اجتماعی خود عاملی در جهت نیل به تراوش شعر محسوب می‌شوند. یک شاعر جنوبی تیار همیشه دغدغه جامعه فرونگر خود را دارد و گزینش کلمات اش در شعر مرتبط با آداب و رسوم و عادات و سنن و باورداشت‌های همین طبقه است و یک شاعر شمالی تیار و متمول که جهان بینی آن کاملاً فرانگر است در واقع قادر به سرایش شعر فرونگر نیست مگر اینکه در زندگی اش اتفاقاتی ناگوار همراه با فراز و فرود رخ دهد و یا به اصطلاح در معرض اتفاق قرار بگیرد. شاعر دو نوع نگرش به جامعه دارد. یا فرونگر است و در واقع به دنبال تصویر تجارب زیستی خودش در شعر است و یا فرانگر است و می‌خواهد از کلماتی استفاده نماید که در زندگی متمول آن حضور دارند. فرود روائشناس معرفت جهان هنر و آموال و آرزوهای براب‌رفته آدمی می‌پندارد که اگر چنین باشد در واقع همه هنرمندان خودنویس خود هستند و چه بسا در بطن این خودنویسی‌ها جامعه و طبیعت و من اجتماعی خود شخص هم حضور داشته باشد. این تعریف از فرود بیانیگر آن است که هنرمند در هر بعدی که باشد نگرش فرونگر دارد. در جرحان پست مدرن که نظام سرمایه‌داری و مایه‌داری و نظام صنعت و تکنولوژی حاکم است و دنیای هوش مصنوعی عرض اندام کرده است دیگر چیزی به نام فی البداهه گویی بی معناست و حتی دنیای ارتجال در شعر هم خیلی کاربرد و کارآمد نشان نمی‌دهد و در اصل شعر امروز شعر عقل و بی‌عقلی است شعر بی‌معنایی و زبان ستیزی است و شعر پاتافیزیک و ابوجه و را است. چیزی به نام عدالت در شعر وجود ندارد بلکه شاعران همیشه به سه دسته تقسیم شده‌اند. نخست شاعرانی که فرونگر هستند و به بافتار جنوب‌گون جامعه توجه دارند و شاعرانی که فرانگر می‌باشند و به ساختار شمال‌گون جامعه‌الافتاد می‌کنند و در میان این دو، نوعی رویکرد «بیناگر یا بینابین» وجود دارد که می‌خواهد پلی در میان شعری فرونگر و فرانگر بزند که البته این رویکرد از جانب بینا نگران هنوز نتیجه نداده است و دلیل عمده برمی‌گردد به تفاوت آیدئولوژی، زبان، تفکر و فرهنگ این دو طیف که از پایه و بنیاد این جفت نهادها شده و تأثیر این دیوار کج است.



«عاشقانه‌ها» بخشی لاینفک از زندگی ما هستند درباره رمان «سلام غریبه» از کاترین ستر و داستانی که مخاطب در خوانش کتاب با آن مواجه خواهد شد، بگویید.

«سلام غریبه» تلنگری برای قدردانی از داشته‌هایمان و در عین حال نگاه کردن به دنیای اطراف با دیدگاهی جدید است؛ داستان دختری به اسم سیدی که به فینال مسابقه پرتره‌نگاری مهمی راه یافته، ولی به خاطر جراحی مغز دچار چهره‌کوری موقت می‌شود و حالا باید راهی برای به پایان رساندن پرتره خود در ضرب‌الاجل تعیین شده پیدا کند و در همان حال با چالش‌های جدیدی که این مشکل غیرمنتظره برایش به وجود آورده دست و پنجه نرم کند.

«سلام غریبه» در بخش‌هایی از چگونگی روبرویی زنان با مسائل و مشکلات - چه از بعد شخصی و چه از بعد اجتماعی- می‌گوید. از این منظر این کتاب تا چه میزان توانسته بیانگر دغدغه‌های زنان امروز باشد؟

به نظر می‌توان گفت بیشتر مشکلات مطرح شده در کتاب بیشتر جنبه انسانی دارند تا زنانه. مثلاً فقدان ارتباط کلامی که باعث شکست بسیاری از روابط می‌شوند؛ سیدی بعد از ازدواج مجدد پدرش از او فاصله گرفته و معتقد است پدر او را مقصر مرگ مادرش می‌داند و فقط وقتی که و راست با هم صحبت می‌کنند و سیدی از احساساتش می‌گوید است که روابط پدر و دختری بهبود می‌یابد و سوء تفاهم‌ها برطرف می‌شود. یا در آخر کتاب که با قهرمان مرد داستان صادق است... ولی این بخش بماند برای دوستانی که کتاب را می‌خوانند.

ستر در لایه‌های درونی این کتاب به احساسات، ترس‌ها، خواسته‌ها و در واقع درونیات انسان و لزوم توجه به آن می‌پردازد. اساساً «سلام غریبه» چه پیامی برای مخاطبانش دارد؟
اول از همه اینکه در مواجهه با مشکلات جدید، هر قدر کم که بزرگ به نظر برسند، به راحتی تسلیم نشوید. سیدی می‌توانست به راحتی نامه‌ای برای انجمن پرتره‌نگاری بفرستد و با اذعان به مشکل و به وجود آمده از ادامه مسابقه خود داری کند. ولی می‌بینید که انواع و اقسام راه‌ها را برای رسیدن به پرتره مورد نظر خود امتحان می‌کند و سرسختانه تا

گپ و گفتی با مترجمان دو کتاب «سلام غریبه» و «ایتالیایی» دو کتاب؛ دو مترجم

آرمان ملی - بیتا ناصر: با رونق گرفتن بازار ترجمه آثار داستانی در سال‌های اخیر، فضا برای فعالیت مترجمان جوان باز شد؛ اما تنها برخی از آزمون و خطاها به ماندگار شدن مترجمان در حوزه ترجمه آثار ادبی انجامید که از جمله آنها می‌توان به مریم رفیعی و مریم نفیسی‌راد اشاره کرد؛ مترجمانی که تعدد ترجمه‌ها، آثار منتشر شده و در دست انتشار آنها، گواهی می‌دهد که توانسته‌اند جای خود را در بازار نشر و نزد مخاطبان باز کنند. رمان‌های «سلام غریبه» و «ایتالیایی» از این دو مترجم، هر یک در فضا و با موضوعاتی متفاوت، اخیراً منتشر شده و به بازار کتاب آمده است که در ادامه بیشتر با آنها آشنا می‌شوید.

◀ اگر اشتباه نکنم «ایتالیایی» تجربه تازه‌ای برای شما در حوزه ترجمه بوده است. ابتدا درباره موضوع و داستان این اثر از شکر می‌بخشید، کمی توضیح دهید.

بله همین طور است. این رمان نثری عاشقانه و شاعرانه دارد. لحن نویسنده نشان دهنده جایگاه اجتماعی اوست، شخصیت‌ها تحصیل کرده و صاحب دیدگاه هستند. و بالعکس. جایگاه اجتماعی نویسنده در لحن نوشتاری اش کاملاً بازتاب می‌شود. رمان ایتالیایی داستان عبدالناصر، روزنامه‌نگار جوان و آرمان‌گرای است که در جبهه تحولات سیاسی و اجتماعی تونس، درگیر عشقی پرشور با زبینه، دانشجوی فلسفه می‌شود. اما این عشق، در کشاکش مبارزات سیاسی و حکومت سرکوبگر، به تدریج رنگ می‌بازد و عبدالناصر راه ورطه ناامیدی و فروپاشی می‌کشد.

رمان در دوران پایانی حکومت حبیب برقیه و شروع زمامداری زین العابدین بن علی روایت شده است، از این منظر روایت‌های تاریخی مطرح در این کتاب تا چه میزان براساس واقعیت بیان شده است؟

نویسنده چون خود در قلب انقلاب و کودتا بوده، کشیده تمامی تاریخ را واقعی روایت کند. ناگفته نماند دکتر المبخوت از بعد زین العابدین بن علی جزو چهره‌های تأثیرگذار بر فرهنگ تونس است.

◀ از ویژگی‌های داستان نویسی این نویسنده که پیش‌تر جایزه بوکر عربی را به دست آورده، بگویید.

دکتر شکر المبخوت با نثری شاعرانه توأم بدون اغراق، داستانی جذاب و تأثیرگذار خلق کرده است. او با مهارت، با استفاده از زاوی دانای کل نامحدود، فضای سیاسی و اجتماعی تونس را به تصویر می‌کشد و خواننده را با خود به دل حوادث و تحولات آن دوران می‌برد. رمان با روایتی غیرخطی و استفاده از فلاش‌بک‌ها، داستان زندگی عبدالناصر را از دوران نوجوانی تا بزرگسالی روایت می‌کند. این ساختار، باعث می‌شود که مخاطب به تدریج با شخصیت‌ها و انگیزه‌های آن‌ها آشنا شود و در عین حال، تعلیق و جذابیت داستان را حفظ کند. رمان ایتالیایی در لایه‌های زیرین خود، به مفاهیم عمیقی همچون بحران تعیین هویت، عشق، خیانت، آرمان‌گرایی، سرخورگی، فساد، سرکوب و مبارزه برای آزادی می‌پردازد. دکتر المبخوت با نگاهی نقادانه، به بررسی تأثیر تحولات سیاسی و اجتماعی

پایان ادامه می‌دهد. مساله دوم همان صحبت درباره مکتوبات قلبی و احساسات نهفته و به زبان آوردن ترس‌ها و دلخوری‌هاست، کاری که سیدی تنها پس از انجام دادنش به آرامش درونی می‌رسد.

◀ به نظر می‌رسد ستر در این کتاب موارد غیرمنتظره‌ای را وارد زانری کرده که بسیار قابل پیش‌بینی به نظر می‌آید. این رویکرد چه تأثیری بر جنبه سرگرم‌کنندگی داستان داشته است؟

متأسفانه رویکردی که اغلب خواننده‌ها نسبت به زانر عاشقانه یا کم‌دی عاشقانه دارند همین انتظار کلیشه‌ای بودن آن است که برای خود من خیلی عجیب است. روابط عاشقانه بخشی لاینفک از زندگی ما هستند و واقعا درک نمی‌کنم چرا خواننده‌ها از خواندن این زانر فراری‌اند یا تصور می‌کنند با زدن برچسب «کلیشه‌ای ولی سرگرم‌کننده» نیاز دارند خواندن چنین کتاب‌هایی را توجیه کنند. شاید به همین خاطر است که نویسنده چنین موضوع عجیبی را چاشنی کتاب عاشقانه اش کرده، گرچه کاترین ستر خودش از طرفداران و مدافعان سرسخت زانر عاشقانه است و احتمالاً از دیدگاه خودش دست به عمل غیرمنتظره‌ای زده و این چالش هم مثل خیلی از چالش‌های دیگری است که قهرمان داستان‌های عاشقانه با آن روبه‌رو می‌شوند.

◀ از تجربه ترجمه این رمان بگویید. همه چیز خوب پیش رفت؟

به دلیل همان موضوعی که در بالا مطرح کردم، اینکه انتظار کتاب خوان‌های ایرانی از کتاب عاشقانه بالاست و اگر کتاب حرف خاصی برای گفتن نداشته باشد سریع برچسب کلیشه‌ای می‌خورد، و سواس عجیبی در انتخاب رمان عاشقانه برای ترجمه پیدا کرده‌ام. شاید جالب باشد بدانید موقع ویرایش کتاب حس می‌کردم انتخابش اشتباه بوده و بعد که چند ماه گذشت و کتاب برای نمونه خوانی نهایی دوباره زیر دستم آمد، با خودم فکر می‌کردم چه کتاب خوب و بانمکی است و نمی‌فهمیدم چرا به انتخابم شک کرده بودم. این هم از عوارض و سواس داشتن در ترجمه است دیگر.



مریم نفیسی‌راد: روایتی عاشقانه از تحولات سیاسی تونس

بر زندگی افراد و جامعه می‌پردازد و پرسش‌هایی بنیادین را درباره ماهیت قدرت، آزادی، عدالت و هویت مطرح می‌کند. نویسنده در این اثر علاوه بر روایت داستانی در زانر عاشقانه، از کارکردهای زانر معمایی و رازآلود نیز بهره برده است. از این روایت اثر در قیاس با دیگر آثار المبخوت چه جایگاهی دارد؟

رمان ایتالیایی اولین رمان منتشر شده از دکتر المبخوت است که خیلی هم مورد استقبال قرار گرفت. دکتر المبخوت پیش‌تر به نگارش مطالب در مجله‌های اقتصادی، سیاسی و تاریخی مشغول بوده، در مجموعه داستان خود که بعدتر منتشر شد و همچنین رمان دیگرش، لحن خود را حفظ کرده و با نثری شاعرانه آماتیز، به داستان پردازی اش پرداخته.

◀ این کتاب برای مخاطبان المبخوت، در مقایسه با سایر آثارش چه جایگاهی دارد؟

رمان ایتالیایی اثری ارزشمند و خواندنی است که تصویری واقع‌گرایانه و در عین حال شاعرانه و عاشقانه از تحولات سیاسی و اجتماعی تونس و تأثیر آن بر زندگی افراد ارائه می‌دهد. شخصیت پردازی قوی، نثر زیبا، عاشقانه‌ای پرفراز و نشیب و درونمایه‌های عمیق، از نقاط قوت این رمان هستند. رمان را به تمامی افرادی که به دنبال اثری نخبه‌پسند هستند پیشنهاد می‌کنم و همچنین علاقه‌مندان به ادبیات داستانی معاصر عرب، و همچنین به کسانی که به دنبال درک عمیق‌تری از تحولات سیاسی و اجتماعی جهان عرب، به ویژه بهار عربی و پیامدهای آن هستند، توصیه می‌کنیم. این رمان، همچنین می‌تواند برای خوانندگانی که به دنبال داستان‌های عاشقانه متفاوت و تأثیرگذار هستند، جذاب باشد.

◀ آیا قصد ترجمه عنوانی دیگر از این نویسنده را دارید؟

کتابی آماده انتشار دارید؟
بله قصد دارم اثر دیگر ایشان به نام مرآة الخاسر (آینه پازنده) را با نشر آده ترجمه کنم. کتاب‌های دیگری هم آماده انتشار دارم: کتاب «فرندز» اثر متیو پری، کتاب «تبلور اندیشه‌ها» اثر شیخ محمد بن راشد، کتاب «زندگی دلخواهتان را بیافرینید» اثر اریاویتری و ارنور سی بروکس، «چرا تا به حال کسی این‌ها را به من نگفته» از جولی اسمیت و...

نگاهی به مجموعه داستان «گالری اجساد»

قصه‌های شریف و هولناکی از تاریخ مردم عراق



نسیم خلیلی نویسنده و پژوهشگر

«گالری اجساد» تاریخ اندوهگین و تکان دهنده روزمرگی‌های مردم سرزمینی است که سال‌ها در آتش دیکتاتوری حزب بعث، چندین جنگ خانمان سوز، اشغال و هرج و مرج و تروریسم و انتحار و اشغال و آندوه خاکسترنشین شد، سرزمین عراق در میان همه رنج‌های دهشت‌افزای تاریخ معاصر خود، نویسنده این روایت‌ها، حسن بلاسم، چنان از این خشم و رنج دیرسال تاریخمند پر شده است که گاه قصه‌ها را تمعداً با خشونت‌های عریان و گاه با داده‌های شمشیرکننده‌ای از اجساد پاره‌پاره و صحنه‌های چندش‌آور درآمیخت است تا اوج زدالت و حیضت ذلت انسان مدرن را در جغرافیای خشمگین و فرسوده خاورمیانه بازتاباند در حالی‌که نگاهش به ثبت تاریخ مردم است و بازنمایی روح شفقت‌آمیزشان در مواجهه با بحران‌ها، تنهایی‌ها؛ مردمی ستم‌دیده که نام‌شان بر ترازک قصه‌ها می‌درخشد و از همین روست که مترجم نیز صفحه تقدیمیه کتاب را به نام یکی از همقطاران همین مردم ستم‌دیده زیسته در همین جغرافیا، گیرم کمی آن سوتر در افغانستان، آذین می‌بندد: «تقدیم به قامت بلند خفته جمیله ذکر خیل، مهاجر افغان، که نامش در یاد بماند.» البته این همه ردپای مترجم در این کتاب نیست، او در مقدمه‌ای مبسوط شرح حال کاملی از نویسنده به دست می‌دهد و در آن عمدتاً از رنج‌های مهاجرتش می‌گوید ابتدا از بغداد به سلیمانیه بعد به ایران و ترکیه و بلغارستان، نشسته تا کم‌در آب‌های ریخ دورخانه‌های وحشی در زمستان‌های یخبرف، او سال‌ها درباره «فقرو فرودستی مردم عراق و استبداد صدام حسین مستند ساخته بود و دستگاه اطلاعاتی رژیم بعث را حساس کرده بود. اتهام زده بودن که کمیونست است و معاند

در زندگی مردم عراق شیوایی بی‌همتایی دارد، «روزها سنگین می‌گذشتند و غمگین، مانند چهره تیره مملکت. جنگ‌ها و خشونت گویی به وسیله دست‌ساز کپی تکثیر می‌شدند و بر صورت همه ما یک ماسک بود، ساخته درد و عذاب و زبیاوت و ترس و بی‌وفایی از یک گورستان: «او در بالای تپه در گورستان کودکان به خاک سپردیم، شاید زیباترین گورستان جهان بود. در بهارش انواع گل‌های وحشی رنگ‌رنگ می‌رویدند. گورستان از دور به تاج عظیم و ملون یک درخت می‌مانست: گورستانی که عطر تیرموندش تاده‌ها کیلومتر دور و برش می‌گسترده.» و در این میان بلاسم تنها زاوی آندوه و رنج و اجساد منله شده، ترور و خاکسترنشینی و گورستان‌ها نیست او از زنان می‌گوید زنانی که شفقت دارند، التیام زخم‌های تاریختند و درمان‌گران و ناجیان مردمان مغموم: «مادر من مجوز در کار تزریقات محل بود. در واقع مادر من بی‌سواد بود اما مردم به خاطر مهربانی اش به او می‌گفتند داروخانه شفقت.» و این شفقت در میان حجم سنگینی از خشونت و خشم و نومیدی و نفرت در این کتاب مدفون و فراموش نمی‌شود، زنده می‌ماند، زنده و تپنده.



تمام شود و به واسطه‌اش این جنون برآمده از نطفه خاکی هم به سرآید.» بلاسم اما مثل راوی داستانش، قصه آدم‌ها را نمی‌سوزاند، آن قصه‌ها را می‌نویسد تا تو ده‌ها عراقی برسیدند تنها که ک صدام نیست و خاورمیانه جان می‌سپارند، جلای وطن می‌کنند، دیوانه می‌شوند، مروان را که مثل فیلسوف‌ها بود و وقتی جان سالم از انفجار تروریستی روبه‌روی مجله‌الغاز به در برد، پلیسی که کشته شده بود در تنش حلول کرد و سالها با او زیست، مروان دیگر خودش نبود. یا قصه پیرمرد تویی چاله که از گذشته‌ها می‌آمد، دوره خلفای عباسی، معلم و نویسنده و مخترع بوده و حالا گوشت جسد مردگان پس از خودش را می‌خورد. اشمئزاز غمباری که رنجی تاریخمند را در جغرافیای عراق، سرزمین مغموم هزار و یک شب کعبه‌ها روایت می‌کند؛ یا قصه مسیح عراقی که استبداد ی نجات‌بخش داشت در جنگ با کویت، قصه جعفر که داور بازی‌های محلی فوتبال بود در حالی‌که وقتی از جنگ برگشته بود هر دو پایش را از دست داده بود، یا قصه עודنواز روان پریش، قصه سلیم عبدالحسین که کارش رفت و روب پسماند انفجارها بود، «سلیم در پیدا کردن چیزهای باارزش به جا مانده از مرده‌ها به اندازه همکارهایش خوش شانس نبود. پول لازم داشت تا بتواند ویزای هلند را بگیرد و از این جهنم آتش و مرگ خلاص شود. تنها شانسش پیدا کردن انگشت مردی از یک انگشت نقره‌ای باارزش و فوق‌العاده زیبا بود... انگشت در دست اندازه انگشت سلیم شد. با تعجب و حیرت در بحر سنگ قیمتی اش ماند و دست آخر هم فکر فروشش را از سرش بیرون کرد. آیا ارتباط معنوی پنهانی با حلقه حس می‌کرد؟» و در میان این قصه‌ها تاریخ معاصر عراق در گفتمانی گاه سوررئال روایت شده است، افتادن مجسمه دیکتاتور، جنگ‌های داخلی، فرقه‌ای؛ سربریدن‌ها، عضو گروها شدن‌ها، تحریم‌ها، موج مهاجرت‌ها، ورود نیروهای غربی به عراق؛ و راستی که قلم بلاسم در وصف این فضای عرب و اضمحلال